

میراث سیاسی هاشمی متاخر

منبع: سایت زیتون، روز چهارشنبه، مورخ: ۹۵/۱۰/۲۲

آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی، چند روز پیش بر اثر سکتۀ قلبی روی در نقاب خاک کشید و برای همیشه خاموش شد. با مرگ هاشمی، سیاست پیشۀ متنفذی که تاریخ مجسم انقلاب بهمن ۵۷ بود، دفتر جمهوری اسلامی ورق آشکاری خورد؛ به نحوی که می توان سپهر سیاست در دهه های اخیر را به دو دوران پیشا هاشمی و پسا هاشمی تفکیک کرد.

برای نسل من که در زمان وفات آیت الله خمینی، سنین نوجوانی را سپری می کرد، نام هاشمی با جنگ هشت سالۀ ایران-عراق گره خورده است. در آن دوران پر تب و تب، نام او را بسیار می شنیدیم، هم رئیس مجلس بود، هم جنگ را اداره می کرد. به خاطر دارم که جمعه شب ها، در انتهای روز تعطیل، پای تلویزیون می نشستم و خطبه های نماز جمعه به امامت هاشمی رفسنجانی را نگاه می کردم. در حال و هوای آن سالها که دانش آموز دبستان و راهنمایی بودم، بدون اینکه متوجه جزئیات سخنان ایشان شوم، از اینکه می شنیدم فعلا مملکت امن است و ارتش عراق در جبهه ها پیشروی نکرده، ذوق می کردم.

پس از اتمام جنگ، با شروع به کار ریاست جمهوری هاشمی، دوران هشت سالۀ موسوم به «سازندگی» آغاز شد؛ روزگاری که قرار بود کشور مجروح و خسته از جنگ خانمانسوز هشت ساله، دوباره ساخته شود. از اینرو، جاده سازی و سد سازی و توسعه اقتصادی و عمران و صنعتی و عمرانی و اقتصادی، در دستور کار هاشمی و نزدیکان و همکارانش قرار گرفت؛ کم و بیش بی عنایت به مقولۀ فرهنگ و توسعه سیاسی. نقل خاطره ای، فضای حاکم بر آن روزگار سپری شده را بهتر به تصویر می کشد.

در سلسله جلسات زندگی نامه فکری - سیاسی عبدالکریم سروش که در سی جلسه ضبط شده، به تفاریق نام هاشمی رفسنجانی به میان آمده و خاطراتی چند از ایشان ذکر شده است.^۱ در یکی از این جلسات سروش نقل می کند در دیداری که با هاشمی پس از استعفای محمد خاتمی، وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی داشته، سخن از چرایی استعفای خاتمی به میان آمده است. سروش به هاشمی می گوید: کاش شما از آقای خاتمی حمایت و پشتیبانی بیشتری می کردید، اکثر وقت شما مصروف مسائل اقتصادی و صنعتی شده، کمتر به مقولۀ فرهنگ می

۱. جزئیات چگونگی تهیه این زندگی نامه را دو سال و نیم پیش در نوشتار "تنها صداست که می ماند"، در سایت «جرس» منتشر کردم. نگاه کنید به:

پردازید. هاشمی درنگ می کند و پاسخ می دهد: درباره وزارت ارشاد، من ملاحظات و نظراتم را با آقای خاتمی در میان گذاشته ام. بعد در حالی که از صندلی خود بلند می شود، با حرکت سر و چشمان خود به عکس مقام رهبری که در بالای سر ایشان قرار گرفته بود، اشاره می کند و می گوید: فرهنگ در این مملکت، متولی خود را دارد....

می توان از لابلای سطور این خاطره، سمت و سوی فعالیت ها و دغدغه های هاشمی در دوران ریاست جمهوری را دریافت: محوریت بخشیدن به آبادانی کشور و توسعه اقتصادی و به محاق رفتن امور فرهنگی و آنچه با جامعه مدنی و ساز و کار دموکراتیک نسبت دارد. کارنامه غیر قابل دفاع مصطفی میرسلیم و علی فلاحیان، وزیر ارشاد و وزیر اطلاعات دولت دوم هاشمی نیز بر این امر صحنه می نهد. در عین حال، هاشمی، به سرپنجه تدبیر، انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ را برگزار کرد و مجال به قدرت رسیدن محمد خاتمی را فراهم کرد.

پس از اتمام ریاست جمهوری خاتمی و سر برآوردن محمود احمدی نژاد در سال ۸۴ شمسی، فصل دیگری در زندگی سیاسی هاشمی آغاز شد. در این دوران، رفته رفته، اهمیت توسعه سیاسی، دیگر مؤلفه توسعه متوازن و همه جانبه، بر او آشکار شد. به انتخابات ریاست جمهوری جنجالی سال ۸۸ که رسیدیم، هاشمی، در سمت معترضان به نتایج انتخابات و «فتنه گران» ایستاد و در خطبه های نماز جمعه معروف تیرماه ۸۸ که از قضا آخرین حضور وی در کسوت خطیب نماز جمعه بود، خواهان آزادی زندانیان سیاسی و پاسداشت حقوق مردم شد. از آن پس، طی ۷ سال آخر عمر، در زمره «ساکتان فتنه» و «خواص بی بصیرت» قلمداد شد و آماج حملات بی امان مخالفان تندروی سیاسی خویش گشت. در این میان، پای خانواده هم به میان کشیده شد، فائزه و مهدی به زندان افتادند؛ اما هاشمی خم به ابرو نیاورد و پا پس نکشید و به رغم طعن های تند طاعنان، «تا دم آخر دمی غافل» نبود و با اعتماد به نفسی مثل زدنی، ایده ها و آرمانهای سیاسی خویش را مجدانه و صادقانه پیگیری کرد و پیش برد. خدایش رحمت کند!

هر چند بر کارنامه سیاسی هاشمی در دهه های شصت و هفتاد شمسی، انتقادات جدی متعددی وارد است؛ اما داوری منصفانه جامع الاطراف درباره این شخصیت مهم و تاثیر گذار اقتضا می کند دو دوره سیاست ورزی او را از یکدیگر جدا کنیم: هاشمی متقدم و هاشمی متاخر. دوران نخست از فردای انقلاب آغاز می شود و تا انتهای دوران ریاست جمهوری خاتمی ادامه می یابد. از سوی دیگر، هاشمی متاخر از سال ۸۴ شمسی آغاز می شود و در بازه زمانی ۸۸-۹۵ به اوج خود می رسد. در این روزگار، به مصداق «کشتیان را سیاستی دگر آمد»؛ هاشمی در پرتو تجربه زیسته اش و آنچه بر او رفته، با مختصات و قواعد خاص خود، رفته رفته به اهمیت ساز و کار دموکراتیک، تقویت جامعه مدنی و تحقق توسعه سیاسی پی می برد. رد صلاحیت و نقش آفرینی او در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ که پیروزی حسن روحانی را به همراه داشت، همچنین کسب میزان بیش از دو میلیون رای در انتخابات مجلس خبرگان اسفند ۹۴، مهم ترین نمادهای این دوران سیاست ورزی هاشمی اند. هر چه هاشمی در

این دوران پیش می آید، صریح تر می شود و به همان میزان در میان مردم، خصوصا طبقه متوسط شهری، محبوبیت می یابد. اوج این محبوبیت، در مراسم تشییع جنازه باشکوه دیروز متجلی شد؛ بالغ بر ۲,۵ میلیون نفر در این مراسم شرکت کردند. بخش قابل توجهی از طبقه متوسط شهری که در سالیان اخیر، عقلانیت توأم با درایت و شجاعت و آینده نگری را در مواضع سیاسی هاشمی دیده اند، همچنین دلی در گروی میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی محصور دارند؛ به دعوت محمد خاتمی عزیز لبیک گفتند و حادثه ای ماندگار را رقم زدند.

عموم انسانها، نه سفید اند و نه سیاه، بلکه خاکستری اند و احوال و اطوار گوناگونی را در زندگی خویش تجربه می کنند؛ عالم سیاست نیز از این قاعده مستثنی نیست. هاشمی رفسنجانی، سیاست پیشه ای از جنس مهدی بازرگان، آیت الله منتظری و عزت الله سبحانی نبود؛ می توان به ارزیابی انتقادی مشی و سلوک سیاسی هاشمی متقدم همت گمارد، امری که در جای خود بایسته و رهگشاست؛ در عین حال، با لحاظ کردن دوران دوم کارنامه سیاسی و میراثی که از خود بر جای گذاشت، می توان گفت که هاشمی عاقبت بخیر شد.

با مرگ هاشمی، اصلاح طلبان و اعتدالیون، در این ایام پر تلاطم و نگران کننده که ابرهای آسمان سیاست در هم فرو رفته و افق مه آلود و مبهم است، تلخکام و محزون گشته اند، که پشتوانه و سرمایه مهمی را از دست داده اند. کاش هاشمی می ماند و عمر بیشتری می کرد؛ هنوز برای رفتن او زود بود، اما « قضای آسمان است و دیگرگون نخواهد شد». در اوضاع کنونی، باید دست رد به سینه یاس و ناامیدی زد و دل قوی داشت و به ادامه دادن ادامه داد، مشی اصلاح طلبانه را فرو نهاد و به رغم بادهای ناموافق بسیاری که می وزد، قدر سرمایه های سیاسی موجود، نظیر محمد خاتمی و حسن روحانی را بیش از پیش دانست.